

گزارشی از کتاب تغییر راست‌کیشانه متن مقدس

تأثیر مناقشات اولیه مسیح‌شناختی بر متن عهد جدید*

وحید ستارزاده**

مقدمه

کتاب حاضر، اثری مفید درباره مناقشات مسیح‌شناختی اولیه و تأثیر آن بر نسخه‌برداران عهد جدید است. اِرمِن در کتاب *تغییر راست‌کیشانه متن مقدس*، گونه‌های مختلف مسیح‌شناسی را در سده‌های دوم و سوم بررسی می‌کند؛ و معتقد است در این دوره زمانی، گروه‌های مختلف مسیحی، سعی در تبیین آموزه‌های خود داشتند. از نظر او، در سده چهارم و پس از شورای نیقیه، گروهی خود را راست‌کیش نامید و دیگر گروه‌ها را به عنوان بدعت‌گذار، به حاشیه راند. نویسنده معتقد است راست‌کیشان دوره بعد از شورای نیقیه، بر قدمت دیدگاه‌های الاهیاتی خود تأکید داشتند و نویسندگان خاصی از نسل‌های پیشین را به عنوان نیای الاهیاتی خود می‌پذیرفتند.

از نظر اِرمِن، همین نیای الاهیاتی ماقبل راست‌کیشی (Proto-Orthodox) در دوره پیش از شورای نیقیه بودند که تغییراتی در متن عهد جدید انجام دادند. به عبارت دیگر، نظریه اصلی نویسنده، که می‌کوشد آن را در این کتاب اثبات کند، این است که برخی از نسخه‌برداران عهد جدید، گاهی آگاهانه متن آن را تغییر می‌دادند تا آنچه از نظرشان باور راست‌کیشی محسوب می‌شد، آشکارا از متن مقدس برداشت شود، به گونه‌ای که

* Bart D., Ehrman (2011). *The Orthodox Corruption of Scripture, the Effect of Early Christological Controversies on the Text of the New Testament*, New York: Oxford University Press.

** دانشجوی دکتری الاهیات مسیحی، دانشگاه ادیان و مذاهب قم.

طرفداران غیرراست‌کیشی از نظر آنان، نتوانند به آن استناد کنند. به عبارت دیگر، نویسنده می‌خواهد نشان دهد مناقشات مسیح‌شناختی بر روند نسخه‌برداری متن عهد جدید در دوره انتقال، تأثیرگذار بود.

حال این پرسش مطرح است که: نویسنده چگونه در پی اثبات مدعای خود است؟ از یک سو، نویسنده ادعا می‌کند راست‌کیشان اولیه، متن عهد جدید را تغییر دادند تا با دیدگاه‌های الهیاتی آنان سازگارتر باشد و پس از شورای نیقیه با غلبه بر گروه‌های دیگر، آنها را به بدعت متهم کردند؛ از سوی دیگر، چون اختلاف در مسیح‌شناسی، محور اختلاف میان گروه‌های مسیحی بود، در نتیجه، تحریف یا تغییر در متن عهد جدید نیز ناظر به همین اختلاف‌ها بود. بنابراین، اِرمِن با نشان‌دادن اختلافات در آیات مربوط به مسیح‌شناسی در عهد جدید نسبت به سایر نسخه‌های موجود، می‌کوشد نظرش را اثبات کند. وی در این اثر، برای نشان‌دادن اختلاف متن عهد جدید با سایر نسخه‌های مشابه، از روش نقد متن استفاده (textual-criticism) می‌کند.^۱

به نظر می‌رسد نویسنده در اثبات ادعای خود موفق است، اما اشاره به چند نکته درباره کتاب ضروری به نظر می‌آید. اولاً منظور وی از متن، صرفاً متن عهد جدید یا کتاب‌های رسمی (قانونی) نیست، بلکه منظور وی گاه ناظر به متن عهد جدید و گاه ناظر به آثار آباء کلیسا و نسخه‌های مختلف است. به بیان دیگر، از نظر نویسنده، بعضاً راست‌کیشان و آباء کلیسا، زمانی که به برخی از آیه‌های عهد جدید اشاره می‌کردند، واژگان یا عباراتی را با توجه به مناقشه‌ای مسیح‌شناختی یا دیدگاه گروهی بدعت‌گذار تغییر دادند تا از تفسیر یا سوءاستفاده آن گروه پیشگیری کنند. اِرمِن می‌کوشد این کار را با نشان‌دادن مثال‌هایی اثبات کند. او مثال‌هایی را هم از متن عهد جدید در نسخه‌های مختلف و هم از آثار دیگری که به متن عهد جدید ارجاع داده‌اند، ذکر می‌کند.

ثانیاً نویسنده در این اثر، اصطلاح مسیحیان ماقبل راست‌کیشی را به کار می‌برد و گاه تغییر در متن عهد جدید را به آنها نسبت می‌دهد، اما مشخص نمی‌کند که این افراد دقیقاً چه کسانی بودند و صرفاً به این مطلب اکتفا می‌کند که آنها مسیحیان پیش از شورای نیقیه بوده‌اند. ثالثاً با آنکه نویسنده گاه، یکی از آباء را راست‌کیش می‌نامد و به اثرش به عنوان متنی که آیه عهد جدید در آنها تغییر کرده اشاره می‌کند، نمی‌توان او را راست‌کیش نامید؛ مثلاً به کتاب درباره تجسد مسیح اشاره می‌کند، در حالی که ترتولیان

این اثر را قطعاً پس از اینکه معتقد به نبوت جدید (montanist) شد، نوشته است. بنابراین، نمی‌توان این کتاب او را اثر نویسنده‌ای راست‌کیش نامید.

عنوان کتاب

نویسنده در استفاده از الفاظ «تغییر»، «راست‌کیشانه» و «متن مقدس» برای نام‌گذاری کتاب، هدف خاصی را دنبال می‌کند. وی لفظ «تغییر» را برگرفته از مباحث سنتی نقد نسخ می‌داند که در آن مباحث، متن اصلی همان‌طور که نویسنده آن را نوشته است، اهمیت اصلی دارد و تغییرات در متن، چه تصادفی و چه آگاهانه، نشان‌دهندهٔ آرایش‌هایی در متن اصلی است؛ گرچه همه، این لفظ را در معنای تحقیرآمیزی به کار نمی‌برند. برای برخی از محققان، لفظ «تغییر» به طور خنثا به هر تغییری که نسخه‌بردار انجام دهد اشاره دارد. این نگاه به تغییر، بیشتر در میان منتقدانی وجود دارد که به برتری متن اصلی بر نسخه‌های دیگر که در دورهٔ انتقال اتفاق افتاده، تأکید می‌کنند. یقیناً کشف متن اصلی، همان‌طور که قلم نویسنده آن را جاری کرده، برای مفسرانی که سعی در فهم منظور اصلی نویسنده دارند، سودمند خواهد بود؛ اما بررسی نسخه‌های بعدی برای فهم تاریخ تفسیر و در نتیجه برای کمک به دانش ما از تاریخ مسیحیت نیز کمک شایانی خواهد کرد.

بنابراین، از نظر ارمن، رویکرد او به تفاوت‌های موجود در نسخه‌های عهد جدید بیش از آنکه مبتنی بر دسته‌بندی میان نسخه‌های اصلی و تغییرات آنها باشد، بر نظریه‌های جدید که در این دسته‌بندی تشکیک می‌کنند، مبتنی است. چون نسخه‌برداران، متون را به طور معنادار تغییر می‌دادند، می‌توان این اقدام آنها را روندی تفسیری نامید. بنابراین، رابطه‌ای دوسویه میان متن و تفسیر وجود دارد که صرفاً معنا از متن برنمی‌آید، بلکه خواننده نیز می‌تواند بر اساس معیارهایی مشخص کند که متن چگونه خوانده و فهمیده شود. اما پرسش مهم این است که نسخه‌برداران هنگام نسخه‌برداری و اصلاح متن، چه هدفی را دنبال می‌کردند؟

از نظر ارمن، فعالیت نسخه‌برداران همانند خواندن و تفسیر کردن است. به بیان دیگر، زمانی که ما متنی را تفسیر می‌کنیم و معنای خاصی را به آن نسبت می‌دهیم، به نوعی آن را در ذهنمان بازنویسی می‌کنیم یا آن را با کلمات خودمان برای خود شرح می‌کنیم.

نسخه‌برداران نیز زمانی که متن را تفسیر می‌کنند، آن را نه در ذهن خود بلکه بر روی صفحه، بازنویسی می‌کنند. بنابراین، از یک سو، عمل نسخه‌بردار در تفسیر و بازنویسی متن، همانند عمل ما در خوانش و تفسیر متن است؛ و از سوی دیگر، چون او هدف خاصی را دنبال می‌کند، عملی متفاوت از ما انجام می‌دهد. در نتیجه، فقط از این منظر تاریخی می‌توان اصطلاحات مرسوم نقد متن را برای عمل نسخه‌برداری به کار برد و آن را تغییر متن نامید. نویسنده تصریح می‌کند که استفاده از عبارت «تغییر راست‌کیشانه متن مقدس» برای عنوان کتاب، کنایه‌آمیز و آگاهانه است. وی اذعان می‌کند که از یک سو، اصطلاح «تغییر متن» را در معنای فنی نقد متن به کار برده است؛ و از سوی دیگر، از آن برای اشاره به تأثیر بازخوانی و بازنویسی متن در تاریخ انتقال آن استفاده کرده است. به این معنا، نسخه‌برداران دچار بدفهمی متن و در نتیجه تغییر (در معنای تحقیرآمیز) آن نشده‌اند، بلکه در روند انتقال متن، درگیر فعالیتی شده‌اند که ما نیز در بازخوانی و بازنویسی متن در هر دوره، درگیر آن می‌شویم.

نویسنده

بارت دننون ارمن (Bart Denton Ehrman)، نویسنده کتاب، استاد دانشگاه کارولینای شمالی در چپل هیل (The University of North Carolina at Chapel Hill) و از محققان برجسته نقد متن عهد جدید است. وی دکترای خود را از مدرسه علوم دینی پرینستون دریافت کرد؛ و نویسنده و ویراستار بیش از سی کتاب است. از کتاب‌های او می‌توان به عیسی چگونه خدا شد؟^۱ متون مقدس مفقود،^۲ عهد جدید و دیگر نوشته‌های مسیحیت اولیه،^۳ مطالعاتی در نقد متن عهد جدید،^۴ متن انجیل چهارم در نوشته‌های اریگن^۵ و جدیدترین کتاب او، عیسی پیش از انجیل^۶ اشاره کرد. ارمن کتاب تغییر راست‌کیشانه متن مقدس را حاصل بیست سال تحقیق و پژوهش خود می‌داند.

ساختار کتاب

این کتاب در هفت فصل سازمان‌دهی شده است:
فصل اول: محتوای متن مقدس در دوره اختلافات: مناظرات اولیه مسیحی برای راست‌کیشی؛

فصل دوم: تغییرهای ضدپسرخواندگی (عیسی) در متن مقدس؛

فصل سوم: تغییرهای ضد (باورهای) دووجه‌انگاران^ه (عیسی) در متن مقدس؛

فصل چهارم: تحریف‌های ضد (باورهای) ظاهرانگاران^ه در متن مقدس؛

فصل پنجم: تغییرهای ضد (باورهای) رنج‌کشیدگی پدر در متن مقدس؛

فصل ششم: نتیجه‌گیری: تغییرهای راست‌کیشانه^ه متن مقدس؛

فصل هفتم: مؤخره: درباره^ه کتاب و تغییرات متن مقدس.

از نظر نویسنده، کتاب صرفاً برای متخصصان نقد نسخ نوشته نشده، بلکه افراد آکادمیک دیگری که به موضوع کتاب علاقه‌مندند، می‌توانند از آن استفاده کنند. به همین دلیل، دو روش برای مطالعه^ه کتاب به دست می‌دهد. اِرمِن برای مخاطبانی که متخصص متن یا تفسیر عهد جدید نیستند و فقط به تاریخ مسیحیت اولیه یا گسترش دفاعیه‌نویسی علاقه دارند، پیشنهاد می‌کند فصل اول را به عنوان مقدمه^ه بحث، مقدمه و نتیجه‌گیری فصل‌ها و فصل ششم را به عنوان نتیجه‌گیری کتاب مطالعه کنند.

وی در فصل اول که مقدمه^ه کتاب محسوب می‌شود، دیدگاه‌ها، گروه‌ها و سایر موضوعات اساسی لازم برای فهم کتاب را توصیف می‌کند. اما روش نویسنده از فصل دوم تا پنجم به این صورت است که ابتدا مقدمه‌ای کوتاه درباره^ه گروهی که در آن فصل دیدگاه مسیح‌شناختی‌اش بررسی می‌شود، مطرح می‌کند؛ و سپس برخی از اعتقادات و باورهای پیروان آن را بیان می‌کند. اِرمِن گاه در توصیف آنها به نوشته‌های آبای کلیسا نیز اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد این کار را بیشتر برای روشن‌شدن مواضع راست‌کیشان درباره^ه سایر گروه‌ها، که بدعت‌گذار محسوب می‌شدند، انجام می‌دهد. وی پس از آن، به بحث اصلی هر فصل می‌پردازد که اشاره به دیدگاه‌های اختلافی و آیه‌های مربوط به این دیدگاه‌ها است. وی در مقایسه^ه نسخه‌ها از روش‌های زبان‌شناختی و واژه‌شناختی نیز بهره می‌گیرد. نویسنده گاه در میان فصل نیز پس از بحثی مجزا، به نتیجه‌گیری می‌پردازد، اما نتیجه‌گیری اصلی و نهایی و خلاصه‌ای از مبحث را در انتهای هر فصل می‌آورد.

فصل اول: متن مقدس در دوره^ه مناقشه‌ها، منازعات اولیه^ه مسیحی برای راست‌کیشی^ه
وی در فصل اول کتاب، پس از مقدمه‌ای بسیار کوتاه، ابتدا درباره^ه دو دیدگاه راجع به

راست‌کیشی و بدعت بحث می‌کند. دیدگاه اول یا دیدگاه کلاسیک درباره راست‌کیشی و بدعت، مبتنی بر کتاب *تاریخ کلیسا* (Ecclesiastical History) اثر ائوسیبوس (Eusebius)، اسقف قرن چهارم در قیصریه و معروف به «پدر تاریخ کلیسا»، است. اهمیت این اثر به این دلیل است که تا پیش از قرن بیستم، بیشتر تحقیقات درباره تاریخ کلیسا، مبتنی بر آثار نوشته‌شده در دوران مسیحیت اولیه، به‌ویژه اثر ائوسیبوس بود. در واقع، مسیحیت در ۲۵۰ سال اول میلادی شاهد حضور دیدگاه‌های الهیاتی رقیب یا به عبارت دیگر، گروه‌های مسیحی رقیب بود؛ وانگهی، هیچ گروه راست‌کیشی که نماینده همه یا بیشتر گروه‌های مسیحی باشد، تأسیس نشده بود. ائوسیبوس، اصطلاح «راست‌کیشی» را در نوشته‌هایش به کار می‌برد، اما این اصطلاح به معنای رایج آن در دوره‌های بعد، مخصوصاً پس از شورای نیکیه نیست. به عبارت دیگر، منظور او از «راست‌کیشی»، اعتقادی مبتنی بر موعظه رسولان و پیروان آنها است. بنابراین، بر اساس دیدگاه کلاسیک، راست‌کیشی به معنای باور صحیح (right opinion) نشانگر آموزه‌های منسوب به مسیح و رسولان است که نسل اول مسیحیان آنها را در جهان گستراندند و کثیری از مسیحیان تصدیق می‌کردند. وانگهی، کسانی که ادعا می‌کنند مسیحی‌اند اما یکی از این آموزه‌ها را رد می‌کنند یا در پی تغییر آنها، بدعت‌گذار محسوب می‌شوند؛ چراکه آنها آزادانه، باور نادرست یا غلط را انتخاب کرده‌اند.

همچنین، بر اساس دیدگاه کلاسیک، بدعت همیشه در درجه دوم اهمیت نسبت به راست‌کیشی است و از نوعی انحراف از باور درست گرفته شده است. اگرچه برای مدافعه‌نویسان مسیحی، بدعت، باور عده‌قلیلی از مسیحیان منحرف بود، محققانی که درباره این دوره تحقیق می‌کنند، به این دسته‌بندی ارزش‌داورانه علاقه‌مند نیستند. نگرش ائوسیبوس را می‌توان روشی برای فهم گسترش الهیات مسیحی تا دوره مدرن نامید. انتشار کتاب *راست‌کیشی و بدعت در مسیحیت باستان*^۹ اثر والتر بائور (Walter Baur) در سال ۱۹۳۴، دیدگاه ائوسیبوس درباره راست‌کیشی و بدعت را در معرض نقد قرار داد. از نظر بائور، مسیحیت اولیه فقط شامل یک گروه غالب که خود را راست‌کیش بنامد نبود، بلکه گروه‌های مختلف رقیب را در بر می‌گرفت.

بنابراین، در سده‌های دوم و سوم، راست‌کیشی به معنای گروه واحد مدعی آموزه رسولی که اکثریت مسیحیان در همه جا پذیرفته باشند، وجود نداشت. در نتیجه، بدعت

به این معنا نیز وجود نداشت که گروهی آموزه خود را از یهودیت یا فلسفه مشرکان اخذ کرده باشد. از نظر بائور، راست‌کیشی به معنای اعتقاد درست و بدعت به معنای انتخاب باور یا اعتقاد غلط نبود. همان‌طور که بائور از ارزش‌داوری راجع به باور درست و غلط پرهیز می‌کند، راست‌کیشان را گروهی می‌داند که بر سایر گروه‌های رقیب چیره شدند. بائور برای اثبات ادعای خود، این‌گونه دلیل می‌آورد که در شهرها و مناطق مختلف در سده‌های اولیه مسیحی مثل اِدسا، مصر، انطاکیه، آسیای صغیر، مقدونیه و رم، گونه‌های غالب مسیحی بدعت‌گذار بودند و دیدگاه راست‌کیشی پس از شورای نیقیه، در این مناطق به صورت پراکنده وجود داشت یا در اقلیت بود.

بائور این پرسش را مطرح می‌کند که چگونه این گروه، یعنی مسیحیتی که مسئول اعتقادنامه رسولان و نیقیه بود و بر سایر گروه‌ها تأثیر گذاشت، برتری‌اش را کسب کرد؟ از نظر بائور، این گروه از مسیحیت به طور برجسته ابتدا در کلیسای رم تأسیس شد. کلیسای رم، به دلیل برخوردار بودن از سلسله‌مراتب روحانی و به دلیل توانایی مالی که امکان آزادسازی برده‌ها و خرید زندانی‌ها را فراهم می‌کرد، بر تعداد پیروانش می‌افزود. اگرچه بائور متهم می‌شود که درباره نقش کلیسای کاتولیک و گسترش راست‌کیشی در مدیترانه اغراق کرده است، انکار یافته‌های بائور باعث نمی‌شود محققان به دیدگاه کلاسیک درباره راست‌کیشی برگردند.

نویسنده کتاب، با این دیدگاه والتر بائور که راست‌کیشان گروه غالبی بودند که پس از شورای نیقیه بر دیگر گروه‌ها چیره شدند و خود را راست‌کیش نامیدند، موافق است، اما بر این نکته تأکید می‌کند که پیش از شورای نیقیه نیز برخی گروه‌ها خود را راست‌کیش و گروه‌های دیگر حتی راست‌کیشان غالب را نیز بدعت‌گذار می‌دانستند. به عبارت دیگر، از نظر ارمن، پیش از تغییر کیش امپراتور به مسیحیت، و محکومیت قانونی و رسمی بدعت‌گذاران، همچنین پیش از آنکه اولین شوراها مسیحی برگزار شود و درباره موضوعات الاهیاتی حکم دهد و حجیت بدعت‌گذاران را سلب کند، بر اساس منابع اولیه موجود، مسیحیانی وجود داشتند که گروه‌های مسیحی دیگر را بدعت‌گذار، و تفاسیر خود از مسیحیت را باور و اعتقاد صحیح می‌پنداشتند.

ارمن در این زمینه چند پرسش مطرح می‌کند. آیا «راست‌کیش» و «بدعت‌گذار»، عناوین مناسبی برای نامیدن گروه‌های مسیحیت اولیه هستند؟ آیا به کاربردن راست‌کیش

مسیحی و بدعت‌گذار پیش از سده چهارم منطقی است؟ اگر این عناوین برای نامیدن گروه‌های رقیب، پیش از آنکه یکی از آنها بر دیگران چیره شود، به کار رود، اطلاق «راست‌کیش» به گروهی، پیش از تأسیس راست‌کیشی، چگونه توجیه می‌شود؟ چون در سده چهارم و پس از آن بود که راست‌کیشی تأسیس شد و گروهی خود را راست‌کیش نامیدند و نویسندگان خاصی را از دوره رسولان تا شورای نقیه، مانند ایگناتیوس اهل انطاکیه، پولیکارپ، ژوستین، ایرنائوس (Eirēnaios)، ترتولیان، هیپولیتوس، کلمنت اسکندرانی و اریگن، نیای الاهیاتی خود خواندند. اِرمِن در پاسخ، اصطلاح ماقبل راست‌کیشی (Proto-Orthodoxy) یا راست‌کیشی اولیه (Incipient orthodoxy) را به کار می‌برد. از دیدگاه او، این اصطلاح دقیق‌تری برای اشاره به گروه یا جریان‌هایی است که راست‌کیشان پس از نقیه در سده چهارم برای اشاره به نیای الاهیاتی‌شان به کار می‌بردند.

نویسنده در فصل اول به ارتباط قانونی‌سازی یا رسمی‌سازی عهد جدید و راست‌کیشی نیز اشاره می‌کند. از دیدگاه او، به طور دقیق نمی‌توان گفت مناقشه میان راست‌کیشی و بدعت چه نقشی در گسترش قانون عهد جدید داشت، اما او معیار رسولی بودن (apostolic) نوشته‌های عهد جدید را از معیارهای بسیار مهم قانونی‌سازی می‌داند. اگرچه از نظر نویسنده، این معیار نیز برای تأیید نوشته‌های مثل انجیل پطرس کافی نبود؛ و سراپیون این انجیل را فاقد معیار قاعده ایمان (regula fidei) می‌دانست. نمونه‌های دیگری مثل شبان اثر هرماس (shepherd of Hermas) نیز نه به دلیل رسولی نبودن یا فاقد قاعده ایمان بودن، بلکه به دلیل نداشتن قدمت، از قانون عهد جدید کنار گذاشته شد. قانون موراتوری این اثر را به این دلیل که اخیراً نوشته شده، از فهرست رسمی کتاب‌های عهد جدید خارج می‌کند.

بنابراین، نویسنده این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که بحث قانون عهد جدید، از اواخر سده اول شروع شده بود، اما مناقشه میان گروه‌های مختلف مسیحی، منجر به برتری یکی از آنها شد که گروه پیروز نام گرفت. این گروه درباره حجیت و در نتیجه، قانونی بودن برخی از نوشته‌های خاص که رسولی (حامل آموزه‌های پیروان اولیه عیسی) محسوب می‌شد، بحث کرد. بنابراین، ظهور قانون عهد جدید را می‌توان سلاح راست‌کیشانه‌ای دانست که برای تأسیس مسیحیتی راست‌کیش که دیدگاه‌های رقیب را

محکوم کند، به کار گرفته شد. ارمن معتقد است راست‌کیشان در مواجهه با متن عهد جدید، به تفسیر تحت‌اللفظی گرایش داشتند؛ اما این گرایش، به این دلیل نبود که آنها فی‌نفسه با تفسیر تمثیلی مخالف بودند، بلکه حتی آبابی که به طور پرشور بر تفسیر تحت‌اللفظی متن پافشاری می‌کردند، بر اساس اهدافشان و برای اینکه متن را با افراد، رویدادها و اصول فکری مد نظرشان تطبیق دهند، از تفسیر تمثیلی بهره می‌بردند؛ اگرچه با تفسیر تمثیلی، زمانی که تفسیر تحت‌اللفظی را رد می‌کرد، مخالفت می‌کردند.

نویسنده در بخش‌های پایانی فصل اول، به بحث درباره تغییر و اصلاح نوشته‌های مسیحی می‌پردازد. او سده‌های دوم و سوم را دوره‌ای می‌داند که گروه‌های مسیحی رقیب، در تلاش برای عرضه تفسیر خود از مسیحیت بودند، اما فقط یک گروه توانست بر سایر گروه‌ها چیره شود و تفسیر خود را رسولی و صاحب حجیت بنامد. از نظر این گروه، دیدگاه سایر گروه‌ها نادرست بود. وی اشتباهات موجود در عهد جدید را نتیجه اقدامی انسانی می‌داند. آیا این اشتباهات، نتیجه اصلاحات و تغییرات عمدی نویسندگان بود؟ از نظر ارمن، نسخه‌برداران عهد جدید، مسیحیان پرشوری بودند که در دوره مناظرات الاهیاتی زندگی می‌کردند. آنها به این مناظرات الاهیاتی با محوریت مسیح‌شناسی آشنا بودند و بیشترشان در آنها شرکت داشتند. این مباحث الاهیاتی بر نسخه‌برداران سده‌های دوم و سوم تأثیرگذار بود و آنان آگاهانه و عمدی، برای راست‌کیش نشان‌دادن نوشته‌های مقدس از یک سو و کمتر قرارگرفتن در معرض تفاسیر بدعت‌گذاران از سوی دیگر، آنها را تغییر دادند.

فصل دوم: تغییرات در مقابل دیدگاه پسرخواندگی در متن مقدس^{۱۰}

نویسنده در این فصل تغییرات ضدپسرخواندگی عیسی در متن مقدس را بررسی می‌کند. گروهی از مسیحیان که به پسرخواندگی معتقد بودند، عیسی را انسان صرف می‌دانستند که از سوی خدا به عنوان پسر، برای نجات جهان برگزیده شد. طرفداران پسرخواندگی، گروه‌های مختلفی را در بر می‌گرفت که در برخی مسائل، همچون لحظه پسرخواندگی عیسی، با هم اختلاف داشتند. از نظر بیشتر مسیحیان، این نوع مسیح‌شناسی نوعی انحراف محسوب می‌شد؛ چراکه اگر مسیح کاملاً انسان بود، چگونه می‌توانست دنیا را نجات دهد؟

همان‌طور که اشاره شد، نویسنده، اختلاف اصلی میان طرفداران این اعتقاد را لحظهٔ پسرخواندگی عیسی می‌داند. بنابراین، از نظر اِرمِن، برخی از نخستین طرفداران پسرخواندگی عیسی، رسولان بودند. آنان لحظهٔ پسرخواندگی عیسی را در زمان رستاخیز او از مردگان می‌دانند. بر اساس قسمتی از آثار پولس، می‌توان او را جزء این گروه دانست (رومان ۱: ۳-۴). با این حال، نویسنده معتقد است این قسمت از رومیان، متعلق به خود پولس نیست؛ چراکه در هیچ‌جای دیگری از آثار پولس اشاره‌ای به نسب‌نامهٔ عیسی نشده است. آیات دیگری در عهد جدید (غیر از آثار پولس) وجود دارد که به پسرخواندگی عیسی از زبان پولس و پطرس، پس از رستاخیزش اشاره دارد (اعمال رسولان ۱۳: ۳۲-۳۳؛ ۱۰: ۴۲؛ ۱۷: ۳۱).

از نظر اِرمِن، بخش آغازین لوقا را می‌توان دلیلی بر دیدگاه پسرخواندگی عیسی از زمان تولد او دانست (لوقا ۱: ۳۵)؛ و این مسئله، با دیدگاه‌های پولس و پطرس دربارهٔ لحظهٔ پسرخواندگی هماهنگ نیست. اگرچه نویسنده اذعان می‌کند که آیات دیگری، هم در لوقا و هم در اعمال رسولان، که نوشتهٔ لوقا است، وجود دارد که به پسرخواندگی عیسی در زمان رستاخیز او اشاره دارد. از نظر اِرمِن، طرفداران متأخر پسرخواندگی، یعنی ایبونی‌ها (Ebionites)، تئودوتوس (Theodotus) و آرتمون (Artemon)، پسرخواندگی عیسی را در زمان تعمید او می‌دانند. وانگهی، از منظر این گروه، انجیل مرقس می‌تواند نوشته‌ای طرفدار پسرخواندگی باشد؛ چراکه اولین انجیل هیچ اشاره‌ای به ازلی بودن یا تقدم وجودی عیسی نکرده است؛ اما از نظر نویسنده، پذیرش این مسئله که مرقس به پسرخواندگی گرایش داشته، دشوار است. اِرمِن به تنوع مسیحیان یهودی در سده‌های نخستین، از منظر الاهیاتی و اجتماعی اشاره می‌کند.

نویسنده در ادامه به دیدگاه مدرن دربارهٔ تفاوت‌های بنیادین میان مسیحیان یهودی می‌پردازد. بر این اساس، گروه‌های مختلف به مرور زمان دیدگاه‌های خود را توسعه دادند و بنابراین اعتقادی که از نظر بسیاری از آنها در سال ۱۸۰ میلادی پذیرفتنی بود، احتمالاً در سال ۱۲۰ میلادی نبود. نویسنده اذعان می‌کند که توجه او در این فصل بر شناخت مسیحیان ماقبل راست‌کیشی از مسیحیان یهودی است. چون درک مسیحیان ماقبل راست‌کیشی از مخالفان خود بود که منجر به تغییر متن مقدس از سوی نسخه‌برداران شد. نویسنده طرفداران پسرخواندگی در سده‌های دوم و سوم را به دو

گروه ایبونی و غیرایبونی تقسیم می‌کند. بسیاری از منابع مربوط به بدعت‌شناسان، به دو گروه اصلی اشاره می‌کنند: مسیحیان یهودی، یعنی گروهی که در تعهد و پای‌بندی به شریعت موسوی برخطا بودند؛ و گروهی که مخصوصاً به دلیل مسیح‌شناسی نادرست، آشکارا بدعت‌گذار محسوب می‌شدند. از این میان، فقط گروه دوم بودند که به ایبونی‌ها یا فقرا معروف بودند. اشاره به ایبونی‌ها در نوشته‌های آباء منسجم نیست؛ زیرا از یک سو، مسیحیانی که خود را ایبونی می‌نامیدند، از لحاظ دیدگاه‌های الاهیاتی منسجم نبودند و طی زمان دست‌خوش تغییرات شدند؛ و از سوی دیگر، نویسندگان بعدی، آثار ایرنائوس و معاصران او را در طول زمان به نحو چشمگیری اصلاح کردند. اما بر اساس منابع راست‌کیشانه، ایبونی‌ها آگاهانه، نسب خود را به دوره رسولان می‌رساندند و همانند پیروان نخستین عیسی، برای حفظ هویت و سنت‌های یهودی‌شان مثل ختنه‌کردن و رعایت کاشر می‌کوشیدند.

همچنین، آنها به عنوان طرفداران پسرخواندگی این‌گونه تصویر می‌شدند که وجود ازلی عیسی و تولد از باکره را رد می‌کنند. در عوض، عیسی انسان صرف بود که از نسلی کاملاً طبیعی متولد شده بود. بنابراین، عیسی مسیح انسانی عادی محسوب می‌شد که به دلیل ایمان و پرهیزکاری‌اش برگزیده شده و محترم بود. وانگهی خدا به همین دلیل او را در لحظه‌ی تعمیدش به عنوان پسر خود برگزید و مأموریت مسیحایی را به او اعطا کرد. عیسی این مأموریت را با مرگ خود بر روی صلیب کامل کرد؛ و پس از آن، خدا او را از مردگان برخیزانید و به آسمان برد و از آنجا انتظار بازگشت او به اورشلیم، شهر خدا، وجود دارد.

از نظر ارمن، منابع بدعت‌شناسانه در این مسئله اجماع دارند که ایبونی‌ها حجیت عهد قدیم و در نتیجه دوام اعتبار شریعت را می‌پذیرفتند، اما اعتبار و حجیت رسول مرتد یا از دین برگشته، یعنی پولس، را رد می‌کردند. همچنین، در این منابع درباره ویژگی و حدود انجیلی که ایبونی‌ها استفاده می‌کردند، توافقی وجود ندارد. بیشتر آباء، همانند پایاس، از اوایل سده دوم تا جروم در اواخر سده چهارم، ادعا می‌کنند که انجیل ایبونی‌ها بخش‌هایی از متی را در بر می‌گرفت که ظاهراً گرایش یهودی دارد و اصل آن عبری بوده و فصل‌های آغازین آن، روایت تولد معجزه‌آسای عیسی را ندارد. فقط در آثار ایپفانیوس (بدعت‌شناس قرن چهارم که ادعا می‌کند با گروهی از ایبونی‌ها آشنایی

شخصی دارد) عباراتی از انجیل ایونی‌ها (Gospel of the Ebionites) محفوظ مانده است. اما پرسش درباره ویژگی انجیل ایونی‌ها همچنان برجسته است. چون دو انجیل دیگر متعلق به مسیحیان یهودی، یعنی انجیل عبرانیان (Gospel of the Hebrews)، و انجیل ناصری‌ها (Gospel of the Nazarenes)، در کلیسای آباء تصدیق می‌شد. از نظر نویسنده، احتمالاً آباء کلیسا انجیل ناصری‌ها را با انجیل ایونی‌ها اشتباه می‌گرفتند، در حالی که هیچ کدام را ندیده بودند.^{۱۱}

ارمن، در ادامه این فصل، به بحث درباره طرفداران پسرخواندگی در رم می‌پردازد. آنها متعلق به سده دوم و اوایل سده سوم بودند؛ و به هیچ وجه، ایونی محسوب نمی‌شدند و ریشه یهودی نداشتند. چون از تورات پیروی نمی‌کردند و ختنه انجام نمی‌دادند و برای اورشلیم احترام خاصی قائل نبودند. اما از جنبه‌های دیگری به ایونی‌ها شبیه بودند. تئودوتوس و پیروانش معتقد بودند عیسی انسان صرف است، حاصل ازدواج والدین انسانی است و فردی است که به دلیل ایمان و پرهیزکاری‌اش، خدا او را در لحظه تعمیدش به عنوان پسر خود برگزید. همچنین ادعا می‌کردند دیدگاه‌هایشان رسولی است، و پیروان عیسی، حامی این دیدگاه‌ها بودند و ایمانداران راستین، این دیدگاه‌ها را به روزگار آنها منتقل کرده‌اند.

در آثار آباء کلیسا، گزارش‌های پراکنده‌ای از دیدگاه‌های تئودوتوس معروف به پینه‌دوز (Cobbler)، وجود دارد؛ مثلاً ائوسیبوس او را اولین فردی می‌داند که معتقد است مسیح، انسان صرف (mere man) بود. دو پیرو اصلی تئودوتوس پینه‌دوز، عبارت بودند از: تئودوتوس صراف (Theodotus the Banker) و آرتمون. نخستین منابع درباره این افراد، متعلق به هیپولیتوس و همچنین رساله کوچکی معروف به ماز کوچک (Little Labyrinth)، است که نویسنده آن مشخص نیست و ائوسیبوس آن را حفظ کرده است. از نظر ارمن، این رساله به اشتباه به هیپولیتوس منسوب است. این دو منبع، معاصر تئودوتوس و پیروان او است و با وجود اختلافات موجود در آنها طرح کلی‌ای را ترسیم می‌کنند که با دیدگاه‌های بعدی، همخوانی دارند. مثلاً تئودوتوس پینه‌دوز در زمان پاپ ویکتور (Pope Victor)، به رم آمد. او ادعا می‌کرد مسیح الوهیت ندارد، بلکه انسان صرف است و به دلیل پرهیزکاری‌اش که بیش از دیگران بود، در لحظه تعمیدش روح‌القدس قدرت انجام‌دادن مأموریت الهی را به او عطا کرد. بر اساس گزارش هیپولیتوس، تئودوتوس

این مسئله را نمی‌پذیرفت که عمل روح القدس، باعث الوهیت عیسی شد. همچنین، برخی از پیروان او نیز ادعا می‌کردند عیسی، چه در لحظه تعمید و چه در رستاخیزش، الوهیتی کسب نکرد.

رساله منسوب به هیپولیتوس گزارش می‌دهد که پیروان تئودوتوس بر انسان بودن عیسی و الوهیت نداشتن او و اینکه این عقیده اکثریت کلیسای رم است، تأکید داشتند و این روند تا زمان جانشین پاپ ویکتور، یعنی زفیرینوس (Zephyrinus) تحریف‌کننده حقیقت (از نظر تئودوتوس) ادامه داشت. بر اساس این رساله، الوهیت کامل مسیح در متن مقدس و در میان نویسندگان مسیحی همچون ژوستین، میلتیادس، تاتیان، کلمنت، ایرنائوس و ملیتو تصدیق شده است. وانگهی در رساله تأکید می‌شود که خود پاپ ویکتور نیز تئودوتوس را به سبب دیدگاه‌های بدعت‌گذارانه‌اش تکفیر و طرد کرد. همچنین، نویسنده رساله به پیروان تئودوتوس به دلیل دیدگاه‌های مبتنی بر پسرخواندگی عیسی حمله می‌کند.

فرد دیگری که نویسنده در فصل دوم به او می‌پردازد، پولس سموساتا (Paul of Samosata) است. نویسنده مدعی است اشاره به این شخص به این دلیل نیست که او طرفدار پسرخواندگی عیسی است، بلکه از آن رو است که شورای انطاکیه در سال ۲۸۶، وی را محکوم و از مقام اسقفی خلع کرد. ارمن معتقد است باید به اتهامات نسبت داده شده به او تردید کرد. اتهام او بر اساس شواهد، ارتباط با آرتمون، یا پدر معنوی‌اش بود. دیگر اتهام او نیز باور به عیسی به عنوان انسان صرف بود.

نویسنده در این فصل به اختلافات اصلی میان راست‌کیشان و طرفداران پسرخواندگی همچون تولد از باکره، لحظه پسرخواندگی عیسی و اختلاف در الوهیت عیسی مسیح اشاره می‌کند. از نظر او، تولد از باکره، محور اختلافات بین دو گروه محسوب می‌شد؛ چون نپذیرفتن تولد از باکره به این معنا بود که پدر عیسی، انسان صرف بود و در نتیجه عیسی نیز انسان صرف محسوب می‌شد که در تعمید یا رستاخیزش خدا او را به عنوان پسر خود برگزید. یکی از مثال‌هایی که ارمن، در تأیید نظر خود مبنی بر تغییر متن مقدس از سوی راست‌کیشان بیان می‌کند، بخش‌های آغازین اناجیل متی و لوقا است. بر این اساس، انجیل متی ابتدا به نسب‌نامه عیسی اشاره می‌کند و سپس عیسی را پسر یوسف می‌خواند، اما در ادامه بر باکره بودن مریم و بارداری او از

روح القدس و اینکه یوسف تا پیش از تولد عیسی، مریم را شناخت تأکید می‌کند (متی، ۱: ۱۶-۲۵). تأکید این بخش بر باکره‌بودن مریم، نشان‌دهنده اهمیت این موضوع و در نتیجه، تأثیر مناقشات بر عهد جدید است. همچنین، دلیل اشاره ارمن به این آیه این است که هیچ شهادی وجود ندارد که اثبات کند نویسندگان طرفدار پسرخواندگی عیسی متن را تغییر داده یا اصلاح کرده‌اند، یا همان‌طور که منابع آباء کلیسا آنها را متهم می‌کنند قسمت‌های مربوط به تولد از باکره را به کلی حذف کرده باشند. وانگهی، اگر نوشته‌های طرفدار پسرخواندگی عیسی نیز نوشته شده بود، صرفاً محدود به محافل طرفداران پسرخواندگی بود و حتی فراتر از آن نمی‌توانست در میان مسیحیان راست‌کیش محفوظ بماند. بنابراین، نوشته‌های مقدس باقی‌مانده، حاصل تلاش مسیحیان غالب بود که می‌کوشیدند فهم درست از تولد عیسی را در مقابل ادعاهای طرفداران پسرخواندگی تضمین کنند.

مثال دیگری که نویسنده کتاب در تأیید دیدگاه خود می‌آورد، مربوط به روایت والدین عیسی در انجیل لوقا است (لوقا، ۲: ۳۳، ۴۸). در هر دو آیه، یوسف پدر عیسی خوانده شده است (ἡ ἴσως οὐκ ἔγνω ὁ πατήρ σου καὶ ἡ μητέρα σου ὅτι ἡσυχάζοντες, ἰδοὺ οὐκ ἔγνω ὁ πατήρ σου καὶ ἡ μητέρα σου). اما نسخه‌برداران، در هر دو آیه، جایگاه یوسف را به عنوان پدر عیسی، تغییر داده‌اند. در بسیاری از نسخه‌های یونانی و برخی از نسخه‌های قدیمی لاتین، سریانی و قبطی، در آیه ۳۳، بدون اینکه یوسف پدر عیسی خوانده شود، فقط به نام او در کنار مادر اشاره شده است (Ἰωσήφ καὶ ἡ μητέρα αὐτοῦ). این تغییر نشان می‌دهد که یوسف از دیدگاه راست‌کیشان، پدر واقعی عیسی نیست. همچنین، در نسخه‌ای یونانی متعلق به قرن پنجم و دو نسخه قدیمی لاتین، نام یوسف که به عنوان پدر عیسی در آیه ۴۸ آمده، به خویشاوند تغییر کرده است (οἱ συγγενεὶς σου καὶ ἡ γυνή σου). در حالی که در برخی از نسخه‌ها، از واژه «ما» به جای یوسف و مریم استفاده شده است.

نویسنده در انتهای فصل دوم با تأکید بر دیدگاه اصلی خود در این کتاب و خلاصه‌ای از مباحث در این فصل، نتیجه‌گیری می‌کند. از نظر او، مناقشات مسیح‌شناختی در سده‌های دوم و سوم، در انتقال متن عهد جدید اثرگذار بود، به طوری که نسخه‌برداران عهد جدید، متن مقدس را به نفع مباحث الاهیاتی خودشان تغییر دادند. یکی از دیدگاه‌های بدعت‌گذارانه در آن دوران، پسرخواندگی عیسی بود.

ابیونی‌ها یکی از گروه‌های مسیحیان یهودی و گروه دیگر پیروان تئودوتوس پینه‌دوز در رم، طرفدار این دیدگاه بودند. همچنین، پولس سموساتی، به اتهام طرفداری از این دیدگاه بدون اثبات اتهامش، از مقام اسقفی انطاکیه عزل شد.

از نظر طرفداران پسرخواندگی، عیسی انسانی صرف، متشکل از گوشت و خون بود که از والدین کاملاً انسانی، یعنی یوسف و مریم، متولد شده بود. انسانی فوق‌العاده که در ایمان و حکمت نظیر نداشت و به عنوان پسر خدا و منجی جهان انتخاب شد. برخی از طرفداران اولیه پسرخواندگی، انتخاب او را در روز رستاخیزش از مردگان می‌دانستند؛ اما در پایان سده دوم، باور بر این بود که انتخاب عیسی در لحظه تعمید او بوده است. هر دو گروه، بر انسانیت صرف و نه الوهیت عیسی، تأکید داشتند. در مقابل دیدگاه طرفداران پسرخواندگی عیسی، مسیحیان ماقبل راست‌کیشی بیشتر بر الوهیت و وجود ازلی او تأکید داشتند. باکراه‌ای او را به دنیا آورد و او خدا در روی زمین بود. در دوره انتقال متون، نسخه‌برداران برخی از بخش‌ها را بر اساس دیدگاه خودشان تغییر دادند و چون گروه‌های پیروز در سده‌های بعد بود که نسخه‌های عهد جدید را به وجود آورد، نباید انتظار داشت که در آن متون، تغییراتی را دید که به نفع طرفداران پسرخواندگی عیسی باشد.

از نظر ارمن، برخی تغییرات ناظر به یوسف به عنوان پدر عیسی و برخی ناظر به باکرگی مریم است. گاه نیز تولد معجزه‌آسای عیسی وارد متن شده که در واقع متن اصلی چیزی در آن باره نگفته است. برخی تغییرات در متن نیز بر الوهیت عیسی تأکید می‌کنند. این الوهیت گاهی با نسبت‌دادن برخی از ویژگی‌ها و اعمال عیسی به خدا و گاهی با نسبت‌دادن ویژگی‌ها و اعمال خدا به عیسی، تأیید می‌شود. با وجود اینکه تأکید بر الوهیت عیسی باعث تضعیف جایگاه انسانی او می‌شود، نسخه‌برداران هرگز مفهوم انسانی عیسی را به طور کامل از متن حذف نکردند؛ زیرا این عمل می‌توانست به تفسیری ظاهرانگارانه از متن منجر شود، که این نیز مقابل دیدگاه راست‌کیشانه بود. همچنین، آنها متونی را که بر ضعف، وسوسه و گناه انسانی عیسی دلالت می‌کرد، اصلاح کردند. بنابراین، مسیحیان ماقبل راست‌کیشی معتقد بودند بیشتر مباحث حول مسیح‌شناسی، بیش از خود متن بر تفسیر صحیح آنها استوار بود، اما نسخه‌برداران بعضاً متن عهد جدید را با انگیزه راست‌کیشانه اصلاح کردند که به تغییر راست‌کیشانه نوشته‌های مقدس منجر شد.

فصل سوم: تغییرات در مقابل دیدگاه دووجه‌انگاران در متن مقدس^{۱۲}

نویسنده در این فصل تغییرات در مقابل دیدگاه دووجه‌انگاران در متن مقدس را بررسی می‌کند. گنوسی‌ها گروهی بودند که به مسیح‌شناسی دووجه‌انگاران معتقد بودند. از نظر ارمن، کرینتس (Κηρίνθος) یکی از شخصیت‌های بسیار مهم گنوسی در اوایل سده دوم بود که به سبب شباهت دیدگاه‌هایش با طرفداران پسرخواندگی عیسی، در برخی آثار آباء کلیسا همچون ایپفانیوس، نیای ایونی‌ها خوانده شد. اما بر اساس پژوهش‌های جدید، می‌توان او را نخستین گنوسی نامید. کرینتس نیز، همانند طرفداران پسرخواندگی، معتقد بود عیسی انسانی صرف و متشکل از گوشت و خون بود که از والدین انسانی، یعنی یوسف و مریم، به دنیا آمده بود. فردی که نه به دلیل طبیعت الاهی و نه به دلیل تولد معجزه‌آسای خود، بلکه به دلیل ایمان و حکمت ستودنی‌اش، از سایر انسان‌ها متمایز بود. همانند طرفداران پسرخواندگی، کرینتس نیز تعمد عیسی را نقطه تحولی در زندگی عیسی می‌دانست؛ اما نه از این جهت که خدا عیسی را به عنوان پسر خود برگزید، بلکه به این دلیل که در آن لحظه، بخشی از خدا، یا همان مسیح الاهی به صورت کبوتری در جسم عیسی قرار گرفت. این سکونت در جسم عیسی، او را به انجام دادن مأموریتش قادر ساخت و مسیح الاهی تا لحظه آخر در جسم او باقی ماند. اما در زمان رنج‌کشیدن عیسی، مسیح الاهی جسم او را برای صعود به آسمان ترک کرد و عیسی را برای تحمل دردهایش تنها گذاشت.

به اعتقاد ارمن، درک رابطه میان عیسی و مسیح آسمانی، متضمن دیدگاه‌های پیچیده‌ای است که مسیحیان گنوسی آن زمان، آنها را توسعه دادند. برای مسیحیان راست‌گیش که بر اتحاد تأکید می‌کردند، دیدگاه‌های گنوسی، ماهیت حقیقت مسیحیت را رد می‌کرد. گنوسی‌ها، قلمرو الاهی را به دو بخش جهان مادی و خدای حقیقی تقسیم می‌کردند و باعث شقاق در کلیسایی می‌شدند که به دلیل عرضه اصول تفرقه‌آمیزی مانند تفاوت مسیح و عیسی، مدام در معرض هجمه بود. در مقابل، راست‌گیشان بر اتحاد و یکی‌بودن عیسی و مسیح تأکید می‌کردند. به اذعان نویسنده، برای فهم اینکه چرا مسیح‌شناسی گنوسی باعث برانگیخته‌شدن این همه مخالفت شد، باید مبنای نظری‌ای را بررسی کرد که دیدگاه‌های آنان بر آن استوار بود. از نظر او، در این مبحث، نیازی به بررسی گنوسی‌های غیرمسیحی نیست. وانگهی، در بررسی

مسیحیان گنوسی نیز بیش از آنکه ماهیت اصلی شان اهمیت داشته باشد، نگاه مخالفان به آنها اهمیت دارد؛ زیرا این دیدگاه بود که باعث شد نویسندگان ماقبل راست کیشی، متون مقدس را تغییر دهند.

ارمن در ادامه به برخی از باورهای اصلی گنوسی‌ها می‌پردازد. در آثار بسیاری از بدعت‌شناسان، منشأ گنوسی‌ها به شمعون مغ می‌رسد که معاصر رسولان بود. اشتیاق و علاقه شمعون به جادو، به نوعی بدعت نامحدود منجر شد که در آن شمعون ادعا می‌کرد خدا است و برای نجات و رهایی جهان آمده است. جانشینان وی، این جایگاه او را نمی‌پذیرفتند و بنابراین الوهیتش پس از مدتی به فراموشی سپرده شد. گنوسی‌ها، دنیا و ماده را شر می‌دانستند و این با دیدگاه راست کیش‌ها در تعارض بود که خدا را خالق دنیا می‌دانستند؛ خدایی که عیسی مسیح را به عنوان منجی به این دنیا فرستاده است. از نظر گنوسی‌ها، گروهی از فرشتگان یا خدایان شر در مرتبه سفلی، جهان ماده را خلق کردند و باعث شدند عناصر الاهی در آن زندانی شوند. همچنین، روشنایی و نور در جهان ماده در اسارت است و هدف گنوسی‌ها، رهایی و آزادی آنها است. در واقع، در جهان‌شناسی گنوسی‌ها روح در جسم انسان اسیر شده و باید از آن رها شود. تحقق این هدف با کمک شناخت یا گنوسیس میسر است که روح گرفتار در جسم را با اصل و سرنوشتش آشنا می‌کند.

اما از نظر نویسندگان، گنوسی‌ها دو نوع مسیح‌شناسی اصلی داشتند: مسیح‌شناسی نوع اول، این بود که مسیح نه به صورت انسان واقعی بلکه با ظاهر و صورتی انسانی به این دنیا آمد. به عبارت دیگر، مسیح روحی بود که در کسوت انسان برای رساندن پیام نجاتش پیش از بازگشت به قلمرو آسمانی ظاهر شد. این اعتقاد را می‌توان دیدگاه ظاهرانگاران از عیسی نامید.

اما مسیح‌شناسی نوع دوم، دیدگاه دوجانه‌انگاران‌ای بود که بسیاری از مسیحیان گنوسی را در بر می‌گرفت. بر این اساس، مسیح، روح ازلی بود که در روز تعمید عیسی بر جسم او وارد شد و معرفت رهایی‌بخش را در هنگام موعظه، به شاگردان رساند و پیش از مصلوب شدن عیسی او را ترک کرد. ایرنئوس نیز در اواخر دفتر اول کتاب علیه بدعت‌گذاران به این مسئله بدون ذکر نام آنها اشاره می‌کند. همچنین، از منظر مخالفان، در آموزه‌های گنوسی، مسیح در میان برگزیدگان که روح الاهی را در خود داشتند،

وجود داشت و آنان قادر بودند معرفت یا گنوسیسی را که برای رستگاری نیاز بود، دریافت کنند. در انسان‌شناسی گنوسی، این افراد، «روحانیان» نامیده می‌شدند؛ و دیگران، مادی یا جسمانی بودند. گروه دوم، مخلوقات دمیورژ بودند و هیچ اقبالی برای وجود در عالم غیرماده نداشتند. بسیاری از پیروان کلیسای مسیح هم که جزء این گروه محسوب می‌شدند، آموزه‌های ظاهری مسیح را می‌پذیرفتند و از درک معانی عمیق‌تر عاجز بودند. صرفاً گنوسی‌ها بودند که معنای حقیقی وحی خدا بر مبنای معرفت یا گنوسیسی را می‌فهمیدند. معرفت یا گنوسیسی در فهم آموزه‌های پنهان متن مقدس نیز مؤثر بود. آنان عهد قدیم را کتاب دمیورژ یا خدای یهودیان می‌دانستند که بیشتر مسیحیان نیز به عبادت او مشغول بودند. این مسیحیان، افرادی جاهل بودند که او را با خدای واقعی اشتباه می‌گرفتند. اما در کتاب دمیورژ (عهد قدیم) نیز معانی رمزی وجود داشت که برای فردی که از تفسیر ظاهری به تفسیر تمثیلی فراتر می‌رفت، قابل تشخیص بود.

از نظر گنوسی‌ها نوشته‌های رسولان عیسی نیز معانی رمزی‌ای داشت که فهم آن برای افراد عادی ممکن نبود. هرچند بدعت‌شناسانی همچون ایرنائوس، هیپولیتوس و ترتولیان به گنوسی‌ها حمله می‌کردند، اما باز هم گنوسی‌ها خودشان را گروهی جدا از مسیحیت نمی‌دانستند. گنوسی‌ها ادعا می‌کردند تفسیر درست از مسیحیت را در اختیار دارند و این تفسیر را عیسی به طور سری به رسولانش اعطا کرده است. از نظر نویسنده کتاب، گنوسی‌ها می‌توانستند در جوامع مسیحی باقی بمانند و به هر چیزی که مسیحیان راست‌کیش اعتراف می‌کردند، اعتراف کنند، اما آنها اصول ایمانی را تمثیلی تفسیر می‌کردند. در واقع، با زبان به ایمان راست‌کیشانه اعتراف داشتند و در قلب خود آن را به گونه‌ای دیگر تعریف می‌کردند. ایرنائوس آنها را همانند گرگ‌هایی می‌داند که در لباس می‌شاند.

نویسندگان راست‌کیش در واکنش به مسیح‌شناسی‌های دووجه‌انگارانه گنوسی‌ها، متن‌های مقدس متعددی را برای نشان‌دادن اینکه عیسی و مسیح یکی است و هیچ تقسیم‌بندی‌ای میان عیسی و مسیح نیست و هیچ زمانی نبوده است که عیسی با مسیح یکی نباشد، به عنوان شاهد اقامه کردند. در دفتر سوم کتاب علیه بدعت‌گذاران، ایرنائوس به گروه‌های کفرآمیز که عیسی و مسیح را از هم جدا می‌دانند و معتقدند او از

دو جوهر مختلف تشکیل شده، حمله می‌کند. ایرنائوس ادعا می‌کند اناجیل و پولس، این دیدگاه گنوسی‌ها را که مسیح آسمانی در لحظهٔ تعمید بر جسم عیسی وارد شد و پیش از رنج کشیدن او را ترک کرد، رد می‌کنند. از دیدگاه ایرنائوس، متن مقدس تصدیق می‌کند که عیسی هنگام تولد، طفولیت، رنج کشیدن و مرگ، مسیح بوده است. برخلاف دیدگاه‌های مختلف بدعت‌گذارانه، انجیل هیچ انسان دیگری غیر از عیسی را به رسمیت نمی‌شناسد که از مریم زاده شد، رنج کشید، زمان تولدش عیسی مسیح و پسر خدا بود و همو بود که دوباره برخواست.

بنابراین، اگر راست‌کیشان به دلیل مناقشه‌های مسیح‌شناسانه گنوسی‌ها، دست به اصلاح و تغییر متن مقدس زدند، احتمالاً تغییرات آنها مربوط به رابطهٔ میان عیسی و مسیح است. ارمن در این فصل، آیه‌های مربوط به یکی بودن عیسی و مسیح، مسیح بودن عیسی در تولد، تعمید، مصلوب شدن و رستاخیزش را بررسی می‌کند. برای مثال، نویسنده به آیهٔ ۱۶ فصل اول متی اشاره می‌کند: «و یعقوب، یوسف، شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد» (متی ۱: ۱۶). از نظر نویسنده، این آیه نشانهٔ خوبی برای طرفداران دووجه‌انگاری عیسی بود؛ زیرا آنها می‌توانستند این‌طور استدلال کنند که عیسی از مریم زاده شد و سپس مسیح لقب گرفت؛ و در نتیجه، عیسی هنگام تولد مسیح نبود و بعداً آن را کسب کرد. ارمن اضافه می‌کند که متن اکثر نسخه‌ها در آیهٔ مد نظر، بر عیسایی که بعداً لقب مسیح گرفت تأکید می‌کنند (Ιησους ο λεγομενος Χριστος). اما برای مثال، در تنها ارجاع ترتولیان در کتاب دربارهٔ تجسد مسیح^{۱۳} به این آیه، عیسی به مسیح تغییر کرده است. در آنجا ترتولیان این آیه را علیه گنوسی‌های مونتانیستی، به کار می‌برد و پس از اشاره به نسب‌نامهٔ عیسی، عنوان مسیح را به جای عیسی، برای فردی که از مریم متولد شد، به کار می‌برد.

مثال دیگری که نویسنده کتاب می‌آورد، مربوط به بخش‌های آغازین انجیل لوقا و مژدهٔ تولد عیسی به مریم است: «و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود و ... فرمود» (لوقا، ۱: ۳۰-۳۲). در ادامه، در آیهٔ ۳۵ نیز عبارت «(عیسی) پسر خدا خوانده خواهد شد» نیز مجهول و در معنای آینده به کار رفته است و می‌توان آن را از دیدگاه والتیانی‌ها، این‌طور تفسیر کرد که عیسی نه از مریم بلکه از طریق مریم همانند آب که لوله فقط آن

را انتقال می‌دهد، به عنوان مجرای برای به دنیا آمدن استفاده کرد. برخلاف این باور، از نظر بدعت‌شناسان، اگر عیسی تجربه تولد واقعی انسانی نداشته یا طبیعت واقعی انسانی را تجربه نکرده، چگونه می‌تواند کسانی را نجات دهد که انسان صرف هستند. با وجود اینکه در برخی نسخه‌ها عبارت «(تو مریم) خواهی زایید» یا «از تو» (εκ σου) آمده اما برخی محققان همچون فیتزمر (Fitzmyer)، مارشال (Marshal) و متزگر (Metzger) متفق‌اند متنی که عبارت بالا در آن وجود دارد ثانوی است و اعتبار کمتری دارد. اگرچه از نظر نویسندگان می‌توان دلایل دیگری همچون انسجام ادبی را عامل تغییر در این عبارت از انجیل لوقا دانست، اما نباید از عوامل الاهیاتی تغییر متن غافل بود.

ارمن در نتیجه‌گیری این فصل، به واکنش راست‌کیشان به گنوسی‌ها پرداخته است که متضمن مسیح‌شناسی دوجانگانه بود. از دیدگاه او، این مناقشه بر ظهور عهد جدید تأثیرگذار بود. گنوسی‌ها گروه‌های مختلف با باورهای متفاوت درباره ماهیت جهان و ماهیت هستی انسان بودند. از لحاظ درونی، در همه نظام‌های فکری گنوسی، دست‌کم تا حدی که از گزارش مخالفانشان شناخته می‌شوند، اعتقاد به نجات‌دهنده وجود داشت. این منجی از آسمان، گنوسیس یا معرفت الاهی را که برای رهایی نفس از اسارت ماده نیاز بود، به زمین آورد. از دیدگاه گنوسی‌ها، این تصویر از منجی نمی‌توانست متعلق به این دنیا باشد؛ زیرا در اسارت ماده و نیروهای شر بود. بنابراین، منجی به صورت موقت با وارد شدن به جسم عیسی در لحظه تعمیم و قدرت‌دادن به او برای انجام‌دادن مأموریتش و سپس ترک او پیش از مصلوب شدن، در این دنیا حضور داشت.

از دیدگاه مسیحیان ماقبل راست‌کیشی، تمایز میان عیسی و مسیح، همچنین تمایز میان خالق جهان و منجی آن، به تمایز میان عهد قدیم و عهد جدید منجر می‌شد؛ و در نتیجه، به انشقاق در جامعه مسیحی می‌انجامید. در مقابل، مسیحیان راست‌کیش با اعلام اتحاد در ایمان، بر یک خدا، یک قانون کتاب مقدس، یک کلیسا و یک عیسی مسیح تأکید می‌کردند. مسیحیان ماقبل راست‌کیشی، همچنین، مبنای کتاب مقدسی گنوسی‌ها را نقد می‌کردند و هیچ حقی برای آنها در رجوع به کتاب مقدس به منظور کسب تأیید برای اعتقادشان قائل نبودند. راست‌کیشان، با تغییر متن مقدس، و نیز با تفسیر آن از طریق اصول تفسیری خودشان، یعنی رد تفسیر ظاهری و تلاش برای کشف معنای واقعی آن، مناقشه‌ها را به نفع خودشان پایان می‌دادند.

از نظر اِرمِن، تصور اینکه راست‌کیشان با تغییر برخی عبارات و کلمات متن مقدس، سعی در تغییر کیش مسیحیان گنوسی داشتند، دشوار است. از دیدگاه اِرمِن، تغییر انجام‌شده در متن مقدس، بیش از آنکه تدبیری جدلی باشد، نتیجه مناقشات بود. بنابراین، نسخه‌برداران با تغییر متن، قرائت خود را به متن وارد کردند تا نشان دهند که متن مقدس در مواجهه با دیگر تفاسیر، چگونه باید خوانده شوند. این تغییرات انجام‌شده در متن مقدس، برای نشان‌دادن این مسئله بود که عیسی و مسیح یکی است و عیسی در لحظه تولد، مسیح بوده است؛ و مسیح برخلاف ادعای گنوسی‌ها، در لحظه تعمید همانند کبوتر در جسم عیسی قرار نگرفت و پیش از مرگ بر روی صلیب او را ترک نکرد؛ بلکه در تمام این لحظات حتی در مرگ و رستاخیز نیز عیسی و مسیح با هم متحد بودند.

فصل چهارم: تغییرات در مقابل دیدگاه ظاهرانگاران در متن مقدس^{۱۴}

از نظر اِرمِن، طرفداران پسرخواندگی میان بدعت‌گذاران مسیح‌شناختی قدمت بیشتری داشتند، اما ظاهرانگاران مشکل جدی‌تری برای مدافعان راست‌کیش در سده‌های دوم و سوم ایجاد کردند. «دوستیست» (docetist) برگرفته از کلمه یونانی *δοκεῖν*، به معنای «به نظر رسیدن» یا «ظاهرشدن» است و طرفداران آن، وجود جسمانی مسیح را انکار می‌کردند. به عبارت دیگر، آنها برخلاف دووجه‌انگاران که مدعی بودند عیسی و مسیح دو وجود مستقل‌اند، عیسی مسیح را فردی نادیدنی و کاملاً الهی می‌دانستند؛ و به همین دلیل معتقد بودند او جسم و خون انسانی ندارد. بر اساس این دیدگاه، عیسی مسیح، روح یا شبحی بود که ظاهری انسانی داشت.

از نظر نویسنده، دیدگاه ظاهرانگاران مختص به گروه خاصی نمی‌شد، بلکه دیدگاهی بود که چندین گروه مختلف را در بر می‌گرفت. این گرایش میان برخی از اعضای جامعه یوحنایی وجود داشت که نویسنده نام او یوحنا، آنها را محکوم می‌کند. همچنین، کلیسا چند دهه بعد از آن نیز مارکیون (Μαρκίων) را به اتهام داشتن این دیدگاه اخراج کرد. اما هیچ اثری از ارتباط میان مارکیون و کسانی که نامه اول یوحنا آنها را محکوم می‌کند، وجود نداشت. از دیدگاه اِرمِن، نظر مارکیون درباره صلیب، کاملاً واضح نیست، اما وی به برخی از دیدگاه‌های اصلی مارکیون اشاره می‌کند. به نظر او،

مارکیون اولین فردی بود که بر قانون یا مجموعه‌ای از کتاب‌هایی که عهد قدیم را در بر نمی‌گرفت، تأکید کرد. مارکیون فقط بخشی از انجیل لوقا و ۱۰ نامه پولس را می‌پذیرفت که خود، آنها را اصلاح کرده بود.

نویسنده در ادامه به روند شکل‌گیری جامعه یوحنایی از میان مسیحیان یهودی اشاره می‌کند و دلیل گرایش آنها به مسیح‌شناسی ظاهرانگاران را می‌کاود. بنابراین، اِرمِن تصریح می‌کند که از دیدگاه مسیحیان یهودی ظاهرانگار، عیسی نه تنها ربی، مسیحای یهودی و منجی جهان بود، بلکه از خدا و کلمه خدا بود که جسم شد و همیشه با خدا و برابر با او بود. نویسنده، همچنین در این فصل رابطه گنوسی‌ها و ظاهرانگاران را بررسی می‌کند و معتقد است ظاهرانگاران گروهی گنوسی بودند که عیسی را منجی جهان می‌دانستند بدون اینکه به این دنیا متعلق باشد.

ارمن در این فصل، اختلافات اساسی میان ظاهرانگاران عیسی و راست‌کیشان را رنج‌کشیدن جسمانی مسیح، آوردن نجات با جسم و خون خود، رستاخیز جسمانی از میان مردگان و سپس صعود جسمانی او، بازگشت او در روز داوری، تولد او با جسم انسانی و عیسی به عنوان مسیح خدای عهد قدیم می‌داند. سپس آیه‌های مربوط به این اعتقادات را که از دیدگاه او تغییر داده شده‌اند بررسی می‌کند.

برای مثال، اِرمِن به آیه‌ای از نامه به غلاطیان اشاره می‌کند که به تولد عیسی مربوط است: «لیکن...، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد» (غلاطیان ۴: ۴) (γενόμενον εκ γυναικος, γενομενον υτο νομον). از نظر وی، راست‌کیشان این آیه را به عنوان ابزاری برای مقابله با گنوسی‌ها به کار می‌بردند که اعتقاد داشتند مریم فقط به عنوان مجرای برای تولد عیسی بوده و عیسی در تولد خود چیزی از او دریافت نکرده است. ولی برخی از آباء، همچون ایرنائوس و ترتولیان، در اشاره به این آیه از واژه «ساخته شده از زن» (made from a women) به جای «متولد شده از زن» استفاده کرده‌اند. ایرنائوس، همچنین، این آیه را علیه ظاهرانگاران به کار می‌برد تا نشان دهد که مسیح، انسان بود و از زن متولد شد. ولی ترتولیان این آیه را هرگز علیه مارکیون به کار نمی‌برد. از نظر اِرمِن، این مسئله نه به دلیل بی‌توجهی ترتولیان بلکه به دلیل متن لاتین آیه مد نظر است که به جای تولد مستقیم مسیح از مریم، به ساخته شدن او از مریم اشاره دارد (factum ex muliere).

مثال دیگری که اِرمِن در این فصل به آن اشاره می‌کند، به عیسی به عنوان مسیح خدای عهد قدیم مربوط است: «من در گوسفندان هستم. جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند» (یوحنا ۱۰: ۷-۸) (παντες οσοι ηλθον προ εμου κλεπται εισιν και λησται). حال این پرسش پیش می‌آید که آیا پیشینیان عیسی، همه گناهکارند؟ آن‌گونه که از نوشته‌های هیپولیتوس برمی‌آید، گروه خاصی از گنوسی‌ها این آیه را همانند بالا تفسیر می‌کردند. این مسئله، به اصلاح برخی از متن‌ها منجر شد. به نظر نویسنده، حذف واژه παντες به معنای جمیع یا همه، باعث می‌شود سخن عیسی در آیه مذکور، همه پیشینیان را در بر نگیرد؛ زیرا در آن صورت همه پیشینیان را در معرض نقد قرار نمی‌دهد. همچنین، حذف عبارت προ εμου به معنای پیش از من، در برخی از نسخه‌های قبطی، سریانی و بیزانسی نیز تأثیر بهتری در تفسیر منظور عیسی خواهد داشت.

نویسنده در انتهای فصل پنجم این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که راست‌کیشان مسیحی در سده‌های دوم و سوم با گروه‌هایی از مسیحیان که دیدگاه‌های ظاهرانگاران داشتند، مقابله کردند. این گروه‌ها شامل مسیحیانی بود که نویسنده نامۀ اول یوحنا به آنها حمله می‌کند، مخالفان بی‌نام ایگناتیوس در آسیای صغیر، برخی از گنوسی‌ها و مهم‌تر از همه مارکیون. ظاهرانگاران، جسم انسانی عیسی، رنج، مرگ و رستاخیز او از مردگان و صعود به آسمان را رد می‌کردند. بسیاری از آنها آفرینش جهان را دخالت خدای شر می‌دانستند؛ و هر گونه ارتباطی را میان این خدا یا همان خدای عهد قدیم با خدای عیسی مسیح، رد می‌کردند. راست‌کیشان نیز از طریق تفسیر و تغییر متن، با این دیدگاه‌ها مقابله کردند.

فصل پنجم: تغییرات در مقابل دیدگاه رنج‌کشیدگی پدر در متن مقدس^{۱۵}

ارمن، در این فصل دیدگاه‌های رنج‌کشیدگی پدر یا وجه‌انگاری (modalism) و سپس تغییرات ناظر به آنها در متن را بررسی می‌کند. از نظر نویسنده، تغییرات مربوط به طرفداران رنج‌کشیدگی پدر نسبت به سایر گروه‌ها کمتر است. اِرمِن اصل محوری در الاهیات طرفداران رنج‌کشیدگی پدر را «وحدت خدا» می‌داند و به همین دلیل معتقد است بدعت‌شناسان گاهی آنها را به طرفداران پسرخواندگی یا پیروان تئودوتس پینه‌دوز

در رم منسوب می‌کردند. به عبارت دیگر، همان‌طور که طرفداران پسرخواندگی (با تأکید بر وحدت خدا)، خدابودن مسیح را انکار می‌کردند، طرفداران رنج‌کشیدگی نیز بر وحدت خدا تأکید داشتند؛ با این تفاوت که معتقد بودند مسیح خود پدر یا خدا بود که در قالب جسم انسانی به زمین آمد.

دیدگاه طرفداران رنج‌کشیدگی در این باره که مسیح خدا بود و انسان نبود، با ظاهرانگاران مشابه بود؛ با این تفاوت که طرفداران رنج‌کشیدگی معتقد بودند مسیح خود خدا بود که در جسم مریم قرار گرفت و خود را از او متولد کرد، رنج کشید و مرد. به بیان دیگر، طرفدار رنج‌کشیدگی به فردی با این باور اطلاق می‌شد که پدر بود که رنج کشید و بر روی صلیب مرد. بنابراین، طرفداران رنج‌کشیدگی در وحدت خدا و خدابودن مسیح، به ترتیب با طرفداران پسرخواندگی و ظاهرانگاران مشابه بودند؛ و از سوی دیگر، به جهت اعتقاد به خدابودن مسیح و اینکه خود پدر رنج کشید و مرد، به ترتیب با طرفداران پسرخواندگی و ظاهرانگاران تفاوت داشتند.

از نظر نویسنده، منطق طرفداران رنج‌کشیدگی برای راست‌گیشان بسیار ساده به نظر می‌رسید. از نظر طرفداران رنج‌کشیدگی، باور به اینکه مسیح غیر از خود خدا است که متجسد شده، تأیید ثنویت محسوب می‌شد. از نظر اِرمِن، اولین طرفدار رنج‌کشیدگی پدر، نوئوتوس (Νοῦτός)، اهل اسمیرنا است که عقاید او را دو تن از پیروانش، یعنی ایپِگَنوس (Epigonus) و کَلُومَنَس، در اواخر سده دوم در رم نشر دادند. بر اساس نظر هیپولیتوس، دو تن از اسقفان در اواخر سده دوم و اواخر سده سوم به این بدعت گرایش داشتند. اِرمِن معتقد است شخصیت مبهم دیگر در این مناقشه، پراکسیس، مخالف ترتولیان بود که در هیچ یک از منابع باستان به نام او اشاره‌ای نشده است. ترتولیان او را به بدعت‌گذاری در رم متهم می‌کند.

اِرمِن معتقد است مناقشه رنج‌کشیدگی پدر یا وجه‌انگاری، تأثیر چندانی بر متن عهد جدید نداشته است؛ چه، از یک سو این بدعت از میان خود راست‌گیشان نشئت گرفت؛ به این معنا که هم بدعت‌گذاران و هم مخالفانشان معتقد بودند مسیح یک وجود است و دو وجود نیست و در عین حال هم انسان و هم خدا است. مسئله اصلی در این خصوص، سازگار کردن دو وجود مسیح در کنار هم بود. از نظر نویسنده، ترتولیان معتقد است برای بسیاری از مردم، فهمیدن یک خدا در قالب تثلیث برای تدبیر نجات،

دشوار بود. وانگهی، در سلسله مراتب بالای رهبری در کلیسای رم، این دیدگاه‌ها مقبول بود؛ ولی مخالفانی همچون هیپولیتوس بسیار منزوی بودند.

در واقع، متفکرانی همچون ترتولیان و هیپولیتوس بودند که با انکار و رد نظریهٔ وجه‌انگاران، قاعده‌مند کردن تثلیث از منظر راست‌کیشی را به جد آغاز کردند. در پاسخ به مخالفان بود که بدعت‌شناسان بر این مسئله تأکید کردند که خدا در تجلی سه تا است، ولی در ذات، یکی است. از نظر ترتولیان، او در مرتبه، سه تا است نه در کیفیت؛ در شکل سه تا است نه در جوهر؛ در ظاهر سه تا است نه در قدرت. به نظر هیپولیتوس نیز، با توجه به قدرت، خدا یکی است اما با توجه به تدبیر نجات، سه تا است.

از نظر نویسنده، نکتهٔ مهم در این فصل این است که دیدگاه وجه‌انگاران در سدهٔ دوم و اوایل سدهٔ سوم مشکل جدی برای مسیحیان محسوب نمی‌شد؛ زیرا تا آن موقع رهبران مسیحی تفکیک جدی میان پدر و پسر را شروع نکرده بودند. اما زمانی که این تفکیک برای آنان اهمیت پیدا کرد، سنت مربوط به عهد جدید یکپارچه‌تر شد. به عبارت دیگر، در نیمهٔ دوم سدهٔ سوم بود که می‌توان نشانه‌هایی از تغییرات ضدرنج‌کشیدگی پدر در متن یافت؛ یعنی زمانی که این مسئله جنبهٔ بدعت‌گذارانه پیدا کرد.

ارمن در ادامه به چند مثال از تغییرات ضدرنج‌کشیدگی پدر اشاره می‌کند. اولین مثال به اعمال رسولان مربوط می‌شود: «پس نگاه دارید ... تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است» (اعمال ۲۰: ۲۸). نویسنده معتقد است در برخی از نسخه‌ها تعبیر «خدا» به «خداوند» (Lord) تغییر پیدا کرده است. به اعتقاد وی، نسخه‌برداران با تغییر این واژه، در پی از بین بردن هر ابهامی راجع به تمایز خدای پسر و پدر بودند و اینکه خدای پسر بود که کلیسا را با خودش خرید.

مثال دیگر به آیه‌ای از انجیل مرقس مربوط می‌شد: «عجب کفری! مگر او خدا است که چنین چیزی می‌گوید؟ غیر از خدای یگانه چه کسی می‌تواند گناهان انسان را ببخشد» (مرقس ۲: ۷). در این آیه، فریسیان به عیسی برای بخشش گناهان اعتراض می‌کنند؛ زیرا معتقدند فقط خدای یگانه (εἰς ὁ θεός) است که می‌تواند گناهان انسان را ببخشد. از نظر ارمن، راست‌کیشان به خدا بودن عیسی و آمرزش گناهان از جانب او باور داشتند، اما معتقد بودند او فقط خدای یگانه نیست. در نتیجه از دیدگاه نویسنده عجیب نیست که در نسخه بتزای (Bezae) این آیه تغییر کرده است. در این نسخه، واژه

εΙς که برای تأکید به کار رفته بود، حذف شده است. بنابراین، با این تغییر، مسیح الوهیت دارد که مقابل تفسیر پسرخواندگی است؛ وانگهی، تجسم خودِ خدای پدر هم نیست که مقابل تفسیر رنج کشیدگی پدر است.

از نظر نویسنده، بسیاری از تغییراتی که در این فصل به آنها اشاره شد، در وهله اول برای همسوکردن برخی از نوشته‌ها با آیه‌های مشابه یا برای اصلاح ساختار زبانی یا معنای آنها بود. اما نمی‌توان کاربرد الاهیاتی این آیه‌ها را نادیده گرفت. با وجود این، مناقشه رنج کشیدگی پدر در اوایل سده سوم باعث شد نسخه‌برداران، متن را با دیدگاه ماقبل راست‌کیشی اصلاح کنند که بر اساس آن، عیسی الوهیت داشت، ولی در عین حال، از خدای پدر متمایز، و در مرتبه پایین‌تری از او بود.

فصل ششم: نتیجه‌گیری، تغییردهندگان راست‌کیش متن مقدس^{۱۶}

مسیحیت اولیه، گروه‌های مختلف با باورها و اعمال متنوع را در بر می‌گرفت که اطلاع دقیقی درباره آنها در دست نیست. از نظر ارمن، بسیاری از آنها افراد بی‌نام و نشان بودند که متون مقدس مسیحی را به حافظه خود سپرده بودند. اطلاعات ما از این افراد، از آثاری است که بر جای گذاشته‌اند. به عبارت دیگر، برای فهم این نسخه‌برداران باید آثار آنها را مطالعه کرد. از نظر نویسنده، این اثر به بررسی مسیحیان و مناقشه‌هایی می‌پردازد که در سده‌های دوم و سوم روی داد؛ مناقشات الاهیاتی که درباره طبیعت بشری یا الوهی عیسی و نسبت آنها با یکدیگر بود. اگرچه نویسنده معتقد است بدون بررسی عوامل سیاسی، تاریخی، فرهنگی و اعتقادی، بازسازی یا تحلیل دقیق این مناقشات امکان‌پذیر نیست، توجه او به یکی از این مؤلفه‌ها یا همان تأثیر مناقشات مسیح‌شناختی بر نسخه‌برداران متن، معطوف است. وانگهی، از دیدگاه ارمن، برای مورخ کار آسانی نیست که مشخص کند آیا متن مقدس منجر به پدیدآمدن اصول ایمانی مسیحیان شد یا اصول ایمانی بود که به تغییر متن مقدس انجامید. از نظر ارمن، تغییر و جایگزین کردن برخی واژگان که نسخه‌برداران انجام دادند، با تفسیر متن که قرائت‌های مختلف از یک متن است، تفاوت دارد. به عبارت دیگر، آنها با این اقدام، متن جدیدی ایجاد کردند که باعث مناقشه میان مفسران بعدی شد، بدون اینکه مفسران به متن اصلی نویسنده دسترسی داشته باشند.

فصل هفتم: مؤخره، درباره کتاب حاضر^{۱۷}

در این فصل، که خاتمه‌ای برای کتاب محسوب می‌شود، ارمن به برخی از مباحث مربوط به کتاب می‌پردازد. برای مثال می‌توان به نسخه‌برداران و فعالیت آنها، آگاهانه یا عامدانه بودن تغییرات در متن عهد جدید، پرسش درباره متن اصلی عهد جدید یا اناجیل و نامه‌های پولس اشاره کرد. او ابتدا این مباحث را به اختصار تحلیل می‌کند و سپس، بعضاً، پیشینه بحث را با اشاره به آثار چند متخصص بیان می‌کند. همچنین، تأثیر زنان در متن عهد جدید و نقش جادو در مسیحیت اولیه را موضوعاتی می‌داند که نیازمند مطالعه و بررسی دقیق است.

پی‌نوشت‌ها

1. Cf. Epp, Eldon J., and Fee, Gordon D., 1993. *Studies in the Theory and Method of the New Testament Textual Criticism*. Michigan: W. M. B. Eerdmans Publishing.
2. *How Jesus Became God*.
3. *Lost Scriptures*.
4. *The New Testament and Other Early Christian Writings*.
5. *Studies in the Textual Criticism of the New Testament*.
6. *The Text of the Fourth Gospel in Writings of Origen*.
7. *Jesus Before The Gospels*.
8. *The Text of Scripture in an Age of Dissent: Early Christian Struggles for Orthodoxy*.
9. *Rechtgläubigkeit und Ketzerei im ältesten Christentum*.
10. *Anti-Adoptionist Corruptions of Scripture*.
11. Cf. Marjanen, Antti and Luomanen, Petri, eds. 2005. *A Companion to Second-Century Christian Heretics*. Leiden: Brill.
12. *Anti-Separationist Corruptions of Scripture*.
13. *De Carne Christi*.
14. *Anti-Docetic Corruptions of Scripture*.
15. *Anti-Patrippassionist Corruptions of Scripture*.
16. *Conclusion: The Orthodox Corruptors of Scriptures*.
17. *Afterword: Recent Work on Scribal Corruptions*.